

فصلی در تاریخ تصوف عبیدالله احرار و کتاب ملفوظات او

○ حسن حضرتی

عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم



در تاریخ ایران اسلامی،

طریقت‌های متصوفه نقش تعیین‌کننده‌ای در تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایفا کرده‌اند، تا آنجا که در قرن دهم هجری شاهد بنیادگذاری یک دولت صوفیانه (دولت صفوی که مرشدزادگان خانقاه اردبیل بانیان آن بودند) در تاریخ ایران هستیم. در این راستا منابع صوفیانه می‌توانند به نوبه خود اطلاعات سودمندی برای پژوهشگران مسایل تاریخی داشته باشند. یکی از این منابع مهم کتاب ملفوظات عبیدالله احرار نقشبندی است که یک نسخه خطی آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و نسخ دیگری از آن در کتابخانه‌های هند و پاکستان موجود می‌باشد. اثر یاد شده، اطلاعات ارزشمندی درباره تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در قرن نهم هجری در اختیار خواننده قرار می‌دهد. اما سوگمندانه باید گفت تاکنون هیچ تلاشی برای انتشار آن صورت نگرفته

است. حال آن که بدون شک اگر این امر اتفاق بیفتد نکات مهم زیادی از تاریخ ایران عهد تیموری روشن خواهد شد.

الف - طریقت نقشبندیه

ملفوظات همانطوری که از اسم آن پیداست، گفتار و سخنان عبیدالله احرار نقشبندی است که توسط یکی از مریدانش به نگارش درآمده است. طریقت نقشبندیه که احرار خود یکی از مشایخ بزرگ آن در قرن نهم هجری بوده است، به عنوان یکی از مهم‌ترین طریقت‌های صوفیانه قرن نهم هجری، نقش مهمی در تحولات سیاسی و اجتماعی زمانه خویش داشته است.^۱ حوزه نفوذ و قدرت معنوی این طریقت تنها به ایران و قرن نهم محدود نمی‌باشد، بلکه از ایالت چینی هانسو گرفته تا آسیای صغیر و آسیای میانه انتشار یافته بوده است.

اگرچه این سلسله را منسوب به خواجه بهاءالدین محمد نقشبند بخارایی (۷۱۷ - ۷۹۱ ه. .) می‌دانند، ولی او را بنیانگذار و موسس آن سلسله نمی‌توان شمرد. طریقه او دنباله طریقت خواجهگان است که بنیانگذار آن را خواجه عبدالخالق غجدوانی (م ۵۷۵ ه. .) می‌دانند. خواجه بهاءالدین که خود از جانشینان خواجه غجدوانی تعلیم یافته بود، محیی و مصلح طریقت خواجهگان شد و از آن پس طریقت نقشبندی آمیخته‌ای شد از تعالیم غجدوانی و

بهاءالدین نقشبند.

قدرت و نفوذ نقشبندیان در قرن نهم هجری در اوج خود بود، اگرچه در این زمان مشایخ نقشبندی زیادی در زمینه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی فعالیت داشتند، معینا تلاش بعضی از این مشایخ تنها به تربیت مریدان و ترویج مسایل اخلاقی و تبلیغ فرقه موردنظر خویش در میان مردم محدود می‌شد. این گروه کمتر در مسایل سیاسی و اجتماعی دخالت می‌کردند و بیشتر فعالیت‌های اعتقادی و تبلیغی انجام می‌دادند که در این میان باید به بزرگانی همانند خواجه علاءالدین عطار (م ۸۰۲ ه. .) اشاره کرد.^۲ به موجب روایت جامی، میرسیدشریف جرجانی (از دانشمندان برجسته قرن نهم) نسبت به او اظهار ارادت می‌کرده است و از او نقل می‌کنند که گفته است «تا من به صحبت خواجه علاءالدین عطار نیبوستم خدای را نشناختم...»^۳ و یا مولانا یعقوب چرخ‌چی (م ۸۵۱ ه. .) که رساله نایبه او در شرح نی‌نامه مثنوی معروف است؛^۴ و یا کاشغری (م ۸۶۰ ه. .) که در اوایل حال به صوفیه علوم ظاهری می‌خوانند اشتغال داشت و که اهل طریقت آن را «جمعیت صوری» می‌خوانند بهره‌مند بود، اما این مولانا نظام‌الدین خاموشی، از اصحاب خواجه علاءالدین عطار پیوست و در خدمت آن شیخ ژولیده شوریده حال دگرگونی یافت.^۵ مولانا عبدالرحمن جامی (م ۸۹۸) در تحصیل طریقت نقشبندیه، به وی ارادات داشت. مشایخ دیگری نیز همانند: زین‌الدین خوافی^۶ (۸۳۸ ه. .) و شمس‌الدین محمد روجی (م ۹۰۴ ه. .) که هرکدام نقش عمده‌ای در تبلیغ و ترویج فرقه مذکور در قرن نهم داشتند، پیرو او بودند. با این همه گروهی از مشایخ نقشبندی جریانات سیاسی و اجتماعی این دوره بسیار فعال بودند که یکی از آنها خواجه عبیدالله احرار می‌باشد.

سعدالدین

تحصیل آنچه

از اسباب معاش

بهره‌مند بود، اما این

ب: عبیدالله احرار
خواجه ناصرالدین عبیدالله... «از تمامی مشایخ ترکستان و ماوراءالنهر به مزید جاه و جلال و اتباع و اموال ممتاز و مستثنی بوده است.»^۷ در رمضان ۸۰۶ هجری در نزدیکی

یکی از اقدامات اساسی احرار در جهت کمک به وضع مادی و معیشتی مردم ماوراءالنهر، لغو انواع مالیاتهایی بود که از طرف سلاطین و امرای وقت بر مردم تحمیل می شد

کتاب ملفوظات عبیدالله احرار نقشبندی

که یک نسخه آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و نسخ دیگری از آن در کتابخانه های هند و پاکستان موجود می باشد اطلاعات ارزشمندی درباره تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در قرن نهم هجری در اختیار خواننده قرار می دهد

ملفوظات، گفتار و سخنان عبیدالله احرار نقشبندی است که توسط یکی از مریدانش به نام میر عبدالاول نیشابوری به نگارش در آمده است

تاشکند به دنیا آمد.^۹ نخست نزد خالوی خود ابراهیم چچی درس خواند و سپس برای ادامه تحصیل به سمرقند رفت. چندان به تعلم رسمی تمایل نداشت و به اعتراف خود هرگز به بیش از دو صفحه از کتاب نحو عربی تسلط پیدا نکرد.^{۱۰}

بعدها نیز در زندگی نسبت به تعلیم ظاهری کراهت داشت و به جای آن معتقد به تقویت شریعت و عمل کردن به آداب تصوف بود. تمایل وی به تصوف هنگامی آشکار شد که در بیست و چهارسالگی به هرات رفت و به مصاحبت مشایخ صوفی پرداخت. سرانجام از مریدان

یعقوب چرخ (م ۸۵۱ ه. ق) شد که یکی از جانشینان اصلی بهاءالدین نقشبند بود.^{۱۱} احرار در حدود سال ۸۳۵ هجری به تاشکند بازگشت و به زودی در مقام شیخ صوفی این شهر، به ارشاد پرداخت.^{۱۲}

خواجه عبیدالله... زندگی را با فقر و تهیدستی شروع کرد. خود وی

گوید: «... در زمان میرزا شاهرخ در هرات بودم و بر فلسی قدرت نبود، و دستاری داشتم که ماهیچه ها از وی آویخته بود. هر بار که یک ماهیچه را بند می کردیم، یکدوی دیگر فرو می آویخت.»^{۱۳}

احرار به زودی ثروت و مکنث زیادی به دست آورد که از آن در ترویج طریقت نقشبندی و کمک به ضعفا و فقرا استفاده می کرد. هزارش مزرعه در زیرکشت است

که زاد رفتن راه بهشت است صاحب رشحات می گوید: «پوشیده نماند که مال و منال و ضیاع و عقار و رمله و گله و مواشی و اسباب و املاک حضرت ایشان از حد و اندازه افزون بود و از حیطة حساب دایره شمار بیرون.»^{۱۴} خواجه احرار در روز جمعه ۲۹ ربیع الاول ۸۹۵ ه. در ده کمانگران در دامنه کوه جنوبی سمرقند درگذشت.^{۱۵}

احمد میرزا پادشاه سمرقند و ارکان دولت او که برای تیمارداری احرار به کمانگران رفته بودند، روز شنبه نعلش او را به شهر سمرقند انتقال دادند و همان روز با حضور عوام و خواص سمرقند بعد از گزاردن نماز، جنازه وی را در محله خواجه کشگیر سمرقند دفن نمودند.^{۱۶}

یکی از اقدامات اساسی احرار در جهت کمک به وضع مادی و معیشتی مردم ماوراءالنهر، لغو انواع مالیاتهایی بود که از طرف سلاطین و امرای وقت بر مردم تحمیل می شد همانند لغو «تمغای بخارا و ماوراءالنهر» در سال ۸۶۵ ه. و لغو مالیات «ده یازده» در سال ۸۸۰ هجری.^{۱۷} البته احرار غیر از اینکه با پرداخت این نوع مالیاتها به جهت فشاری که بر مردم وارد می شد مخالف بود، از نظر شرعی هم آن را با سنت محمدی (ص) در تضاد می دانست.^{۱۸}

از خصوصیات بارز احرار، توجه و اهمیت زیاد به رعایت شریعت و سنت محمدی (ص) بود. وی شدیداً پای بند به مقیدات و احکام دینی و مسایل شرعی بود و در موعظه ها و نصایح خود، مدام مریدان خود را به رعایت احکام دینی و سنت پیامبر سفارش می کرد.^{۱۹} البته این تقید به احکام دینی و سنت پیامبر، یکی از خصوصیات مشترک تمام مشایخ نقشبندی می باشد و در واقع در طریقت نقشبندی، همیشه تأکید بر این مسأله بوده است. خود بهاءالدین نقشبند و حتی قبل از او، خواجه عبدالخالق غجدوانی، همواره این مسئله را مورد تأکید قرار می دادند. اساساً با بدعت گذاری مخالف بودند و سرسخانه در مقابل آن

می ایستادند.^{۲۰}

عبیدالله احرار علت همه گرفتاری ها و بدبختی های اجتماعی مردم و غلبه مغول و تیمور را بر مسلمانان، همین عدم رعایت قوانین اسلامی و سنت پیامبر و شریعت او می دانست.^{۲۱}

بدون تردید، خواجه احرار در منازعات

خانوادگی تیموریان و همچنین در آشوبها و

مصالحه های دوره جانشینان تیمور، نقش

اساسی داشته است. اکثر جنگهایی که بین

نوادگان تیمور در قرن نهم هجری اتفاق افتاده

با میانجیگری خواجه نقشبندی به صلح

انجامیده است. می توان گفت که عبیدالله

احرار، نهایت استفاده را از قدرت و نفوذ خود

در میان سلاطین تیموری کرده است. وی با

بیشتر امرا و سلاطین، مراوده و مکاتبه داشت.

کاتب او «روزی بودی که از قبل حضرت ایشان

بیست رقعہ به پادشاهان زمان و امرا و ارباب

دیوان نوشتی.»^{۲۲} پیداست که با چنین نقش و

مشغولیت اجتماعی و آن ثروت بی شمار، خواجه

دیگر فرصتی نمی یافت که به طالبان و مریدان

تربیت سالکان توجهی کند. مریدش، فخرالدین علی

مسأله اشاره کرده است: «در این اوقات که حضرت

و حکام اختلاط و مشاغل ظاهری ایشان بسیار شده است،

ایشان را مجال آن که طالبان را به نفی و اثبات و توجهات و مراقبات فرمایند، نمائده است.»^{۲۳}

سلطان ابوسعید بیشتر از سلاطین دیگر به شیخ احرار ارادت داشت. در تمامی

جنگها از مشورت خواجه استفاده می کرد و «از غایت نیازمندی گاهی پیاده برابر اسبش

رفته، لوازم کمال ارادت به جای می آورد.»^{۲۴} مشهور است که قبل از فرمانروایی سلطان

ابوسعید، خواجه احرار تسلط او را بر تاشکند و سمرقند و خراسان مزده داده بود. ابوسعید

شکل و شمایل شیخ مزبور را در نظر داشته و پس از وصول به تاشکند به جستجوی وی

می پردازد. لیکن شیخ در آن ملاقات به وی بشارت می دهد تا موقعی که سلطان به خاطر

حفظ شرایع اسلامی و منافع مسلمین می جنگد، همیشه پیروز و مظفر خواهد بود.

در حادثه قیام میرزا محمد جوکی فرزند عبداللطیف و نوه الغ بیگ که در شاهرخیه^{۲۵}

اتفاق افتاد، احرار نقش اساسی را در برقراری صلح ایفا کرد. در سال ۸۶۶ هجری نیروهای

ابوسعید شاهرخیه را برای بار دوم محاصره کردند و پس از یک سال مقاومت و پایداری در

پاییز سال ۸۶۷ هجری شهر به تصرف درآمد.^{۲۶} در عرض این مدت، بنا به تقاضای

محصورین دوباره خواجه احرار برای مذاکره صلح به شاهرخیه آمد و به آنها قول داد که

هرگاه شهر را به سلطان ابوسعید تحویل دهند جان و مال آنان در امان خواهد بود. با این

وعدهای که احرار به محصورین داد قضیه با صلح فیصله یافت.^{۲۷}

در سال ۸۷۲ هجری که سلطان ابوسعید در مرو بود و قصد یورش به عراق و

آذربایجان کرد، برای مشاوره با خواجه عبیدالله قاصدی در پی او به سمرقند فرستاد و

خواجه به مرو آمد و پس از گفت و شنید بسیار، حمله به عراق را تصویب کرد و خود به

سمرقند بازگشت و امیر با سپاهی گران عازم عراق و آذربایجان^{۲۸} شد که در نهایت

نتیجه ای جز مرگ او در پی نداشت.

جای بسی تعجب است، این لشکرکشی بدشگون و نامیمون که با صلاحدید و

مواقتت خواجه احرار صورت گرفته بود، نه تنها از نفوذ او نکاست بلکه چندان خللی در

قدرت و نفوذ معنوی احرار در دستگاه حکومتی و در میان مردم بوجود نیاورد. با اینکه پس

از مرگ ابوسعید علیه خواجه تحریکاتی شد ولی در اثر ثابت و پایدار ماندن مراتب اخلاص

عبیدالله احرار

خود بپردازد و به

کاشفی، نیز به این

ایشان را به سلاطین

ایشان را مجال آن که طالبان را به نفی و اثبات و توجهات و مراقبات فرمایند، نمائده است.»^{۲۳}

سلطان ابوسعید بیشتر از سلاطین دیگر به شیخ احرار ارادت داشت. در تمامی

جنگها از مشورت خواجه استفاده می کرد و «از غایت نیازمندی گاهی پیاده برابر اسبش

رفته، لوازم کمال ارادت به جای می آورد.»^{۲۴} مشهور است که قبل از فرمانروایی سلطان

ابوسعید، خواجه احرار تسلط او را بر تاشکند و سمرقند و خراسان مزده داده بود. ابوسعید

شکل و شمایل شیخ مزبور را در نظر داشته و پس از وصول به تاشکند به جستجوی وی

می پردازد. لیکن شیخ در آن ملاقات به وی بشارت می دهد تا موقعی که سلطان به خاطر

حفظ شرایع اسلامی و منافع مسلمین می جنگد، همیشه پیروز و مظفر خواهد بود.

در حادثه قیام میرزا محمد جوکی فرزند عبداللطیف و نوه الغ بیگ که در شاهرخیه^{۲۵}

اتفاق افتاد، احرار نقش اساسی را در برقراری صلح ایفا کرد. در سال ۸۶۶ هجری نیروهای

ابوسعید شاهرخیه را برای بار دوم محاصره کردند و پس از یک سال مقاومت و پایداری در

پاییز سال ۸۶۷ هجری شهر به تصرف درآمد.^{۲۶} در عرض این مدت، بنا به تقاضای

محصورین دوباره خواجه احرار برای مذاکره صلح به شاهرخیه آمد و به آنها قول داد که

هرگاه شهر را به سلطان ابوسعید تحویل دهند جان و مال آنان در امان خواهد بود. با این

وعدهای که احرار به محصورین داد قضیه با صلح فیصله یافت.^{۲۷}

در سال ۸۷۲ هجری که سلطان ابوسعید در مرو بود و قصد یورش به عراق و

آذربایجان کرد، برای مشاوره با خواجه عبیدالله قاصدی در پی او به سمرقند فرستاد و

خواجه به مرو آمد و پس از گفت و شنید بسیار، حمله به عراق را تصویب کرد و خود به

سمرقند بازگشت و امیر با سپاهی گران عازم عراق و آذربایجان^{۲۸} شد که در نهایت

نتیجه ای جز مرگ او در پی نداشت.

جای بسی تعجب است، این لشکرکشی بدشگون و نامیمون که با صلاحدید و

مواقتت خواجه احرار صورت گرفته بود، نه تنها از نفوذ او نکاست بلکه چندان خللی در

قدرت و نفوذ معنوی احرار در دستگاه حکومتی و در میان مردم بوجود نیاورد. با اینکه پس

از مرگ ابوسعید علیه خواجه تحریکاتی شد ولی در اثر ثابت و پایدار ماندن مراتب اخلاص

اثر مورد نظر فاقد مقدمه، فهرست مطالب و نظم و ترتیب خاصی است میر عبدالاول بدون هیچ پیش درآمدی، پس از خطبه کوتاهی، سخنان شیخ احرار را با عبارت «می فرمودند» آغاز نموده است

و ارادتمندی سلطان احمد، فرزند سلطان ابوسعید، نسبت به خواجه احرار جریان امر خود به خود منتفی شد.^{۳۰} به گفته خواندمیر: «فرزندان ابوسعید، به پیروی سنت پدر خود از جاده متابعت حضرت خواجه احرار تجاوز جایز نمی دانستند و پیوسته همم عالی به بر عظم شأن و سمو مکانش می گماشتند.»^{۳۱}

در زمان امارت سلطان احمد میرزا (۸۷۲-۸۹۹) قدرت نقشبندیان بیش از پیش شد. در حقیقت این عبدالله احرار بود که به سمرقند حکم می راند، زیرا سلطان احمد مردی آرام و صوفی مشرب و ضعیف النفس بود.^{۳۲} چندان که یک بار به هنگام حمله سلطان محمود میرزا و برادرش به سمرقند، سلطان احمد از بیم او به عبدالله پناه برد. «عبدالله بدان وقت در مدرسه‌ای بود، امیر را در حجره‌ای پنهان کرد و خود در کنارش نشست و او را دلداری می داد و خواجه عبدالله خود دستور داد که حصار را استوار کنند و با خصم بجنگند.»^{۳۳}

یک بار نیز در سال ۸۹۰ هجری که میرزا عمر شیخ، برادر دیگر سلطان احمد، به همراه سلطان محمود خان، به جانب سمرقند لشکر کشید، سلطان احمد و خواجه احرار را برای مصالحه با سپاه خود همراه برد و از سمرقند خارج شد و در شاهرخیه، خواجه هر سه را آشتی داد.^{۳۴}

پس از زوال دولت سلطان ابوسعید، گروهی از خواص دربار او به هرات رفتند و مورد انعام و تربیت سلطان حسین بایقرا قرار گرفتند: «اما معدودی چند از مشاهیر سپاه سمرقند کوچ و بته خود را در هرات گذاشته بدون اجازه بایقرا به سمرقند بازگشتند و به احرار متوسل شدند که در اجازت نقل بازماندگان آنان به سلطان سفارش کند. احرار سفارش نامه‌ای به جامی نوشت چون سلطان را کمال ارادت به جامی بوده، همه را رخصت بازگشت به سمرقند داد.»^{۳۵}

محمود پس از آن که بعد از مرگ سلطان احمد و فوت خواجه احرار در سال ۸۹۹ هجری سمرقند را تصرف کرد، با نقشبندیان به درشتی برخورد کرد و در حق فرزندان و متعلقان عبدالله احرار ستیز و ستم بسیار روا داشت.^{۳۶}

ج: ملفوظات

کتاب ملفوظات عبدالله احرار نقشبندی به عنوان یک اثر تاریخی - عرفانی، به کوشش یکی از مریدان احرار به نام میر عبدالاول نیشابوری گردآوری و انشاء شده است. علاوه بر ملفوظات، آثار دیگری نیز به احرار منسوب است، مانند: فقرات، والدیه، حورائیه (شرح رباعی ابوسعید ابی‌الخیر)، نامه‌ها و رقعها، رساله توحید و رسایل متفرقه و بی‌نام.^{۳۷}

در نسخه‌ای که از ملفوظات در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۸۶۳۲ موجود می‌باشد، هیچ اشاره‌ای به گردآورنده و منشی آن نشده است. تنها در موافقی نگارنده به عنوان «فقیر» از خود یاد کرده است: «این فقیر در چاشگاه در مواجهه حضرت ایشان نشسته بودم. چشم گشادند و پرسیدند که کیست که نشسته است؟ کسی که نزدیک ایشان بود نام این فقیر گفت. کف یمین مبارک خود را دراز کردند و به این فقیر دریافتند.» گردآورنده، هیچ نامی بر این اثر نگذاشته است، تنها نویسندگان متأخر از این مجموعه به اسم‌های گوناگون یاد کرده‌اند مانند مسموعات میر عبدالاول که فخرالدین علی صفی کاشفی صاحب رشحات عین الحیات از این کتاب با این عنوان یاد کرده است. اثر مورد نظر همچنین فاقد مقدمه، فهرست مطالب و نظم و ترتیب خاصی است.

این کتاب از جنبه‌های مختلف دینی، عرفانی، اجتماعی و تاریخی با اهمیت و دارای ارزش فراوانی است، به ویژه نکات بسیار ارزنده‌ای درباره احوال و افکار و کردار احرار، روابط او با بزرگان و حکمرانان معاصر و نقش برجسته او در زندگی اجتماعی و سیاسی ماوراءالنهر به دست می‌دهد

کتاب ملفوظات عبدالله احرار حاوی نکات تاریخی بسیار سودمندی نیز می‌باشد که برخی از مطالب مندرج در آن در منابع دیگر این دوره مطلقاً یافت نمی‌شود



دینی، عرفانی، فراوانی است، بویژه کردار احرار، روابط او با زندگی اجتماعی و

همچنین در این کتاب درباره برخی بزرگان دین و دانش هم عصر احرار اطلاعات سودمندی دیده می‌شود که منحصر به فرد است. مهم‌ترین گفتارهای این اثر همانهاست که احرار در آن بدون رمز و کنایه و با کمال صراحت و بی‌باکی تصویری از جامعه و محیط عصر خویش ارائه نموده است، که گزیده‌ای از آن به قرار زیر است: وضع نابسامان مردم مظلوم و مسلمان؛ بدعت بوسه دادن پایه منبر را هنگام وعظ گفتن از مولانا شهاب‌الدین سیرامی؛ اتفاق آرای دانشمندان و بزرگان مصر برای سوزاندن کتاب فصوص‌الحکم ابن عربی و قضاوت مولانا شهاب‌الدین سیرامی در این باره؛ فروش نسخه خطی شرح منازل السائرین به قیمت دو و نیم دینار در هرات و اظهار الم سید قاسم نسبت به این بی‌معرفتی؛ اعتراض سید عاشق به میرزا الغیبیگ در مجلس ضیافتی که قریبه‌های شراب حاضر بود؛ رفتار غیر شرعی میرزا شاهرخ در اجرای حد زنا و اعتراض مولانا شمس‌الدین محمد سنوچردی؛ اینکه در سمرقند پزشکی عمومی نبوده و طبیبان پس از فارغ‌التحصیل شدن به ملازمت امرا می‌پرداختند؛ اینکه در خراسان رباط و خانقاهی برای فقرا ساخته بودند و رسم مهمانی و خدمت نادر بود؛ اینکه اهل هرات چگونه با گرمی هوا مقابله می‌کردند؛ اینکه پس از غارتگری امیر تیمور در خراسان علمای آنجا به طور احتیاط گوشت بازاری نمی‌خوردند و مردم صالح از خوردن طعام اوقاف اجتناب و احتیاط می‌کردند؛ درباره اوصاف اخلاقی مردم هرات و نکوهش مردم سمرقند از قول هراتیان؛ اینکه غیر مسلمانان گوشت خوک می‌خوردند و بازار کهنه فروشی دایر بود و در آنجا اجناس به قیمت ارزان‌تر پیدا می‌شد.^{۳۸}

میر عبدالاول بدون هیچ پیش درآمدی، پس از خطبه کوتاهی، سخنان شیخ احرار را با عبارت «می فرمودند» آغاز نموده است. از آنجا که خبر وفات عبدالله احرار در این کتاب آمده است، می‌توان به طور قطع و یقین گفت که انشاء این اثر بعد از سال ۸۹۵ هـ. (سال وفات احرار) به اتمام رسیده است، اما آغاز تألیف آن مشخص نیست که از چه تاریخی بوده است. مطلب دیگری که درباره این مجموعه در برده ایهام باقی مانده اینکه منابع میر عبدالاول چه کسانی بوده‌اند؟ آیا او خود همه سخنان را به طور مستقیم از زبان عبدالله شنیده است یا بعضی از آنها با واسطه و توسط افراد دیگری به او رسیده است؟ نگارنده در این باره سکوت اختیار کرده و اطلاعاتی به خوانندگان نمی‌دهد.

این مجموعه از جنبه‌های مختلف اجتماعی و تاریخی با اهمیت و دارای ارزش نکات بسیار ارزنده‌ای درباره احوال و افکار و بزرگان و حکمرانان معاصر و نقش برجسته او در سیاسی ماوراءالنهر بدست می‌دهد.

همچنین در این کتاب درباره برخی بزرگان دین و دانش هم عصر احرار اطلاعات سودمندی دیده می‌شود که منحصر به فرد است. مهم‌ترین گفتارهای این اثر همانهاست که احرار در آن بدون رمز و کنایه و با کمال صراحت و بی‌باکی تصویری از جامعه و محیط عصر خویش ارائه نموده است، که گزیده‌ای از آن به قرار زیر است: وضع نابسامان مردم مظلوم و مسلمان؛ بدعت بوسه دادن پایه منبر را هنگام وعظ گفتن از مولانا شهاب‌الدین سیرامی؛ اتفاق آرای دانشمندان و بزرگان مصر برای سوزاندن کتاب فصوص‌الحکم ابن عربی و قضاوت مولانا شهاب‌الدین سیرامی در این باره؛ فروش نسخه خطی شرح منازل السائرین به قیمت دو و نیم دینار در هرات و اظهار الم سید قاسم نسبت به این بی‌معرفتی؛ اعتراض سید عاشق به میرزا الغیبیگ در مجلس ضیافتی که قریبه‌های شراب حاضر بود؛ رفتار غیر شرعی میرزا شاهرخ در اجرای حد زنا و اعتراض مولانا شمس‌الدین محمد سنوچردی؛ اینکه در سمرقند پزشکی عمومی نبوده و طبیبان پس از فارغ‌التحصیل شدن به ملازمت امرا می‌پرداختند؛ اینکه در خراسان رباط و خانقاهی برای فقرا ساخته بودند و رسم مهمانی و خدمت نادر بود؛ اینکه اهل هرات چگونه با گرمی هوا مقابله می‌کردند؛ اینکه پس از غارتگری امیر تیمور در خراسان علمای آنجا به طور احتیاط گوشت بازاری نمی‌خوردند و مردم صالح از خوردن طعام اوقاف اجتناب و احتیاط می‌کردند؛ درباره اوصاف اخلاقی مردم هرات و نکوهش مردم سمرقند از قول هراتیان؛ اینکه غیر مسلمانان گوشت خوک می‌خوردند و بازار کهنه فروشی دایر بود و در آنجا اجناس به قیمت ارزان‌تر پیدا می‌شد.^{۳۸}

کتاب ملفوظات عبدالله احرار حاوی نکات تاریخی بسیار سودمندی نیز می‌باشد که برخی از مطالب مندرج در آن در منابع دیگر این دوره مطلقاً یافت نمی‌شود، برای آشنایی هر چه بیشتر خوانندگان، علاوه بر آنچه پیشتر آمد، گزیده‌ای از مطالب و اشارات تاریخی کتاب ملفوظات که به نوعی در بردارنده دیدگاه‌های سیاسی عبدالله احرار نقشبندی نیز می‌باشد، در پی می‌آید:

○ هجوم یاقیان و کثرت طاغیان: «به تقریب هجوم یاقیان و کثرت طاغیان ایشان فرمودند: من خرد بودم و به مکتب

می‌رفتم. در راه کسی یا دیگری سخنی می‌گفت. گوش داشتیم که می‌گفت: وقتی که سگ گزنده قصد کسی می‌کند و هیچ نوع خلاصی میسر نیست، تدبیر آن است که پناه به صاحب سگ ببریم تا از شر او خلاص سازد. و حالا نیز هیچ تدبیر نمانده است. مناسب آن است که همه تضرع و زاری به درگاه حق سبحانه آوریم. امید خلاصی از آن درگاه است.»

محاصره سمرقند بدست سلطان محمود:

«در وقتی که میرزا سلطان محمودیه سمرقند آمده بودند، فرمودند: اگر آمدن برای غارت است خود میسر می‌شود و اگر مقصود از آمدن تحصیل سلطنت و پادشاهی است به این طریق هرگز میسر نمی‌شود.»

○ رفتن شاهرخ برای دفع میرزا اسکندر:

«در وقتی که میرزا شاهرخ برای دفع اسکندر رفته بودند خبرهای مشوش متعاقب می‌آمد به این سبب در میان مردم هری فی الجملة تفرقه‌ای بود. خدمت شیخ بهاءالدین عمر از من پرسیدند حضوری و جمعیتی هست. من شکر گفتم. شیخ فرمودند: در میان مردم بسیار چیزهاست که مقتضای وقت تفرقه است. در این محل خاطر مشوش می‌باشد.»

ظلم و تعدی امیر مزید بر مسلمانان:

«در وقت مخالفت امیر مزید و نزاع و محاربه سلاطین فرمودند: در میان مردم شهر و این جمع عظیم بعضی ارباب همت خواهند بود. با وجود ایشان این چنین ظلم و تعدی پیش نخواهد رفت. کسی با همت چون تحمل کند؟ و سهل باشد که بر موجب همت ظاهر نشود. اگر کسی نداشتند باشد در این اضطرار که مسلمین را واقع است باید که با همت شود. چون عالم را چاره‌ای نیست از بعضی بلندان و سرافرازان. شفقت و مرحمت به نسبت پادشاه و ارکان دولت آن است که ایشان را نصیحت کنید که مخالف فرمان خدا و رسول نکنند و مسلمین را زحمت نرسانند و اگر نه زود باشد که پست شوند...»

احمد مشتاق و هجرت او به ماوراء النهر:

«احمد مشتاق حاکم بلخ بود. وقتی که نزاع و خصومت بود میان پادشاه خراسان و پادشاه سمرقند، از بلخ [لشکر خود را] فرستاده بود و شتران فقرا و رعایا [را] از ولایت ماوراءالنهر به رسم نهب و غارت برده و خاندان مال مکتوب شریف حضرت ایشان برای تحصیل اموال خود التماس نمودند. از جمله آنچه نوشته شده بود، این بود: «معلوم ضمیر خواهد بود که کمال و جمال اخروی را برای اندک متاعی از این عالم از دست دادن وظیفه ادکیا و ارباب همت نیست. دیگر آنکه امثال این نوع مردم را گناهی نیست، برای گناه دیگران تعرض به این مردم کردن عجب می‌نماید. معلوم است که آهی که از دردمندان بر آید آن را آثار عجیب است که دفع آن در قوت هیچ پادشاه نیست. والسلام»

○ کشتار تخماق در بخارا:

«... به اندک مدتی مولاناسیف‌الدین فوت شده و تخماق آمده و بخارا را محاصره کرده و مردم بسیار تلف شده و هلاک شدند.»

○ قتلق تیمور و محاصره خوارزم:

«می‌فرمودند: قتلق تیمور پادشاه عادل بوده است. در خوارزم می‌باشید. جمعی از اعداء محاصره خوارزم کرده‌اند. مدت چهل روز محاصره بوده است. عزیزی صالحی در خواب دیده که قضیه بر وجه سهولت کفایت خواهد شد. خواب خود پیش قتلق تیمور گفته، در جواب گفته: روا باشد که جمعی قصد دیار مسلمین کرده باشند و به این نوع محاصره باشد، شما خواب روید. من در این مدت چهل روز خواب نرفته‌ام. به تقریب آنکه در غم و اندوه مسلمانان بودن مهم است. این سخن در ذیل سخن سابق گفتند.»

○ شاهرخ و واقعه براق:

«می‌فرمودند: درس بیست و دو سالگی عزیمت بخارا کردم. در راه پیش شیخ سراج‌الدین پیرمسی رسیدیم. بسیار خاطر مشغول کردند که آنجا باشیم... در آن مدرسه حجره‌ای برای من تعیین فرمودند. در آن وقت میرزا شاهرخ به سبب واقعه براق به سمرقند آمده بودند. خدمت مولانا حسام‌الدین به دیدن میرزا به سمرقند متوجه شدند...»

پی‌نوشت‌ها:

* برای اطلاعات بیشتر در این باره رک به مقاله «نقش سیاسی و اجتماعی نقشبندیان در قرن نهم هجری؛ حسن حضرتی» کیهان اندیشه، شماره ۶۷

۱- جامی، عبدالرحمن: نفحات‌الانس من حضرات‌القدس، تصحیح محمد توحیدی پور، انتشارات کتابفروشی محمودی، تهران، ۱۳۳۶، چاپ اول، ص ۲۸۹.

۲- همان جا.

۳- معصوم علیشاه نایب‌الصدر شیرازی: طرایق الحقایق، به تصحیح محمد جعفر محجوب کتابفروشی بارانی، تهران، ۱۳۴۵، ج ۳، ص ۶۲.

۴- زرین کوب، عبدالحسین: دنباله جستجو در تصوف ایران، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹، چاپ سوم، ص ۲۰۹.

۵- جامی، پیشین، ص ۴۰۳.

۶- همان جا؛ واعظ کاشفی: رشحات عین الحیات انتشارات بنیاد نیکوکاری، چاپ تهران، ج ۱، ص ۲۰۵.

۷- جامی، پیشین، ص ۳۹۲.

۸- خواندمیر، غیاث‌الدین: تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۳۳، ش ج ۴، ص ۱۰۹- و جامی، پیشین، ص ۴۰۶.

۹- واعظ کاشفی، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۰.

۱۰- همان، ص ۴۱۲.

۱۱- همان، ص ۴۰۶.

۱۲- همان جا.

۱۳- همان، ص ۳۹۹.

۱۴- واعظ کاشفی، پیشین، همان جلد ص ۴۰۴.

۱۵- میر عبدالاول نیشابوری: ملفوظات عینا... احرار نقشبندی، تصحیح عارف نو شاهی، تهران، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات، پایان نامه دکتری، ص ۳۰۷؛ و بغدادی، اسماعیل پاشا: هدیه‌العارفین، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، ج ۱، ص ۶۵۰.

۱۶- واعظ کاشفی، همان جا.

۱۷- اسفزاری، معین‌الدین محمد زمجی: روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، تصحیح سید محمد کاظم امام، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۸، بخش دوم، ص ۲۵۰.

۱۸- میر عبدالاول نیشابوری، پیشین، ص ۱۶۵.

۱۹- همان، صص ۱۳۱ و ۲۸۲؛ و واعظ کاشفی، پیشین چاپ تهران، ج ۲، صص ۴۹۳ و ۴۲۱ و ۴۹۰.

۲۰- همان جا.

۲۱- میر عبدالاول نیشابوری، پیشین، ص ۱۶۲.

۲۲- واعظ کاشفی، پیشین، چاپ کانیور، ص ۳۴۸.

۲۳- همان، ص ۳۳۱.

۲۴- خواندمیر، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۹.

۲۵- در جانب راست سیحون جایی که راه خراسان از سمرقند به چاچ از رود سیحون می‌گذشت، شهری واقع بود به نام بناکت که بعدها شاهرخیه نامیده شد. ر. ک: لسترنج، جغرافیای سرزمین‌های خلافت شرقی، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۵۱۳.

۲۶- خواندمیر، پیشین، ص ۸۲.

۲۷- خواندمیر، همان جا؛ اسفزاری، همان منبع، ج ۲، ص ۲۵۰.

۲۸- خواندمیر، پیشین ص ۸۷.

۲۹- بار تولد، و. و. الغ بیگ و زمان وی، ترجمه حسین احمدی پور، انتشارات کتابفروشی چهر، بی‌تا، ص ۲۹۳.

۳۰- خواندمیر، پیشین، ص ۱۰۹.

۳۱- همان، ص ۹۵.

۳۲- واعظ کاشفی، پیشین، همان جلد صص ۲۹۵- ۲۹۳.

۳۳- همان ص ۵۳۲؛ خواندمیر، همان جا.

۳۴- عبدالواسع باخرزی: مقامات جامی، مقدمه و تصحیح: نجیب‌مایل هروی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۱، چاپ اول، ص ۱۵۱.

۳۵- خواندمیر، پیشین، همان جلد، صص ۹۷- ۹۷.

۳۶- سعید نفیسی به اشتباه «تحف‌الاحرار» جامی را به احرار نسبت داده است که بدون تردید نادرست است.

۳۷- عارف نوشاهی، پیشین، ص ۲۴۶.